

نیک لند

پخته شده با جهنم

ترجمه آرال

dastopaa.net

مقدمه‌ای بالقوه برای این مطلب وجود دارد که بیزارم اگر به واسطه‌اش منحرف شویم. به نحوی درون‌گرایانه راجع به **نواکنشی** به منزله‌ی یک جهش فرهنگی‌ست، و درباره‌ی شیوه‌ای که با یک جور بی‌تفاوتی استراتژیک یا صرفاً عبوس در قبال حالات عمیقاً مستقر نکوهش اتیکی سیاسی تعریف می‌شود. الفاظی — آشکارتر از همه، «فاشیست» یا «نژادپرست» — که سد راهمان باشند کنار گذاشته شده‌اند، احتمالاً مایه‌ی خنده بوده‌اند، ولی در هر صورت، و از همه مهمتر، در مقام حاملان وحشتی دینی در معرض قرار گرفته‌اند. این الفاظ نشانه‌های رژیم کنترلی‌اند، نشانگر اتلاف‌های اندیشه‌ناپذیر در آنجا که اثردهاها وجود دارند، الفاظی موثر دقیقاً تا آن حد که نمی‌توانند سرگرم‌مان کنند. زمانی «شیطانی» چنین کلمه‌ای بود (قبل از آنکه به یک لطیفه بدل شود). این کلمات نمی‌توانند فهم شوند مگر در مقام احضار امر مقدس، در نقش منفی یا حدگذارش.

آیا **نواکنشی** واقعا فاشیست است؟ ابدا نه. احتمالاً — در واقعیت و نه در برآورد خودش از خودش — غیرفاشیستی‌ترین جریان فلسفه‌ی سیاسی موجود در زمانه‌مان است، هرچند این ادعا مستلزم حداقل فهم از ماهیت عملی فاشیسم است، چراکه خود کلمه‌اش در استفاده‌ی معاصر مانع از چنین فهمی می‌شود. آیا **نواکنشی** نژادپرست است؟ احتمالاً. این لفظ در دستان کسانی که از آن بهره می‌برند به قدری انعطاف‌پذیر است که دشوار بتوان با هرگونه وضوح راستین چنین ادعایی کرد.

نواکنشی در معلوم‌ترین ماهیتش، دست کم از دید قاطع این بلاگ، **داروینیسیم اجتماعی** است. وقتی این لفظ به صورت انگی منفی به سمت **نواکنشی** پرتاب می‌شود نه دلیلی برای کناره‌گیری رواقی که با شوخ‌طبعی می‌خکوب شده باشد، بلکه دلیلی برای یک شغف ناگوار است. البته این لفظ از منظر فرهنگی پردازش شده است — به‌طور جامع مورد تفکر و سنجش قرار گرفته است — همان قدر به نحوی بسنده و کارا که موارد بیشتر یادشده. وظیفه‌مان است که چنین کاری کنیم.

«داروینیسیم اجتماعی» در هر صورت صرفاً به این دلیل لفظی بداقبال است که فقط داروینیسیم و به بیانی دقیق‌تر **داروینیسیم منسجم** است. داروینیسیم اجتماعی معادل است با این گزاره که فرایندهای داروینی هیچ حدومرز مرتب‌تبی با ما ندارند. داروینیسیم چیزی‌ست که درونش هستیم. هیچ بخشی از آنچه باید انسان باشد هرگز نمی‌تواند ماترک داروینی‌اش را از موضع یک اهرم متعالی قضاوت کند، انگار بخواهد با سنجه یا تکوینی بدیل به اصول ارزیابی اخلاقی برسد.

گفتنش راحت است. تا آنجا که این بلاگ مد نظر باشد، — و رای هر پرسش معقولی — درست هم هست. داروینیسیم اجتماعی، بسیار دور از عقیده‌ی مسلط جهانی، به نحوی غیرعادی — اگر صرفاً اسمی — در سر بخش قابل‌توجهی از بخش تحصیل‌کرده‌ی جمعیت‌هایی با بهره‌ی هوشی بالا نمی‌گذارد، بلکه اندیشیدن به آن ندرتا قابل‌تحمل بوده است.

عاقبت منطقی داروینیسیم اجتماعی این است که هر چیز باارزش در جهنم ساخته شده است.

طبیعت قادر به عملی سازنده بوده است، اما تنها به خاطر برتری اثراتی که نه تنها از حیث اخلاقی یکسره بی‌تفاوت‌اند بلکه در واقع — از چشم‌اندازی انسانی — به نحوی توصیف‌ناپذیر بی‌رحمانه‌اند. به‌ویژه،

فقط از راه دستچین کردن بی‌قرار و سبانه‌ی جمعیت‌هاست که هر خصیصه‌ی پیچیده یا انطباقی — با ناکارآمدی آزارنده‌ای — از آشوب وجود طبیعی غربال شده است. هر سلامت، زیبایی، هوش، و وقار اجتماعی از محوطه‌ی کشتارگاه بی‌حدومرز یک قصاب به دست آمده است، و مستلزم اعصار متمادی و غیرقابل‌محاسبه‌ی قتل‌عام دسته‌جمعی‌ست تا حتی ظریف‌ترین مزایایش ترسیم شود. این صرفاً موضوع دستگاه‌های آسیاب خونین «انتخاب» نیست، بلکه حتی موضوع کراهات جهشی شمارش‌ناپذیری‌ست که با جنون شانس قی شده‌اند وقتی خط‌سیر بی‌مسیرش به سوی یک خصیصه‌ی حفاظت‌شدنی قابل‌چشم‌پوشی را تعقیب می‌کند، همین‌طور — همچنان بیشتر — با جنون وحشت‌های اقرارناپذیری که خود «سازگاری» (یا بقای محض) به‌نحوی برتر شامل‌شان می‌شود. ما نمونه‌ای بسیار ریز از ماده‌ی زجرکشیده‌ایم، شامل هیولاهای بقای ژنتیکی، بیرون‌آمده از اقیانوس کیهانی جهش‌یافتگان فرومایه، به‌واسطه‌ی ماشین بی‌رحمانه‌ی کشتار و عطش بی‌پایانش. (این احتمالاً هنوز بتواند به‌نحوی غیرمسئولانه گره‌ای مثبت به داستان اضافه کند، اما برای مقاصد فعلی‌مان در اینجا می‌بایست کافی باشد).

به‌نحوی حیاتی، هر تلاش برای گریز از این تقدیر مهلک — یا به بیانی واقع‌گرایانه‌تر، هر تعلیق تصادفی و موقتی‌اش — به‌نحوی سنگدلانه به خنثی‌سازی اثرش می‌انجامد. آسودگی مالتوسی یکسره مهربانی‌ست، بزرگ‌ترین موتور نابودی که دنیایمان می‌تواند ایجاد کند. تا آن حد دقیقی که حتی برای لحظه‌ای غفلت می‌کنیم، تباہ می‌شویم — و این قانون آهنی برای هر بعد و مقیاس از وجود کاربرد دارد: فردپدایانه و نوع‌پدایانه، فردی، اجتماعی، و نهادی، ژنومیک، سلولی، ارگانیک، و فرهنگی. هیچ موجود ماشینی، یا حتی به‌نحوی سختگیرانه هیچ موجود قابل‌تصوری، در کار نیست که بتواند سرسوزنی از ارزش به‌دست‌آمده بیرون از کوره‌های جهنم را تحمل کند.

نوواکنش — من احتمالاً باید بگویم روشننگری تاریک — چه پیشنهادی به جهان دارد اگر همه چیز به‌نحوی بهینه پیش می‌رود (که، قطعاً، اینطور پیش نخواهد رفت)؟ راستش صادقانه‌ترین پاسخ به این پرسش این است: **جهنم ابدی**. این یک رهنمود آسان بازاریابی نیست. احتمالاً می‌توانیم در مسیرش تلاش کنیم: *اما می‌تواند بدتر باشد (و تقریباً به‌قطع بدتر خواهد بود).*